

# احتجاجات و سوالات توضیحات

ابوالقاسم تهرانی - تهران :

بعضی مدارك و نوشته‌های معتبر كه برخی از آنها را در ذیل بعرض میرساند حاكي هستند كه امیه از تیره و نژاد قریش نبوده بلكه يك غلام زرخزیدی بوده كه عبدالشمس ابن عبد مناف اورا خریداری کرده و در آن خانواده خدمت مینمود . سپس در سایه زبر کی وهوشیاری از قید بردگی خلاص و عبدالشمس بن عبد مناف اورا بفرزندی قبول کرد كه اورا عرب دخكي (دعی) میگویند ولی مشهور اینستكه امیه فرزند حقیقی عبدالشمس بن عبدالمناف بوده كه در آن خانواده متولد و همواره با هاشم ابن عبدالمناف جد اعلاى حضرت رسول اكرم (ص) رقابت مینمود . متعنی است با درج این سطور موضوع را روشن فرمایند كه کدام یکی از این دو شق عین واقع و حقیقی میباشد . دلایل و مداركی كه موضوع استلحاق بنی امیه را بطایفه قریش اثبات مینمایند :

۱ - ابوالفرج اصفهانی صاحب مجلدات اغانی در اول همین كتاب مینویسد در حینی كه معاویه بن ابی سفیان جبهه انتساب خودش بقریش خودش را می ستود یك نفر از علماء نسایه فی المجلس حضور آ گفته های معاویه را رد کرده گفت این چیزستكه خودتان درست کرده اید .

۲ - یاقوت حموی در جلد ۱۳ صفحه ۴ معجم الادباء مینویسد علی بن عبدالوصیف شاعر عباسی بخلیفه وقت استلحاق امیه را در ضمن اشعاری گوشزد میکند كه دو بیت از جمله آنهاست :

بنی العباس ان لكم دعاء  
فلیس بهاشمی من یوالی  
اراقنها الامیه بالدخول  
امیه و اللعین ابازمیل

صریحاً دخول امیه را بقریش بیان میکند .

۳ - شیخ محمد عبده مفتی مصر شارح نهج البلاغه در شرح یکی از نامه های حضرت علی علیه السلام كه جواباً بمعاویه نوشته این فقره از نامه «ولا الصریح كالصیق» چنین شرح میکنند . صریح صحیح النسب است از ذوی الحسب و لصیق من ینمی الیهم واجنبی منهم . و لصیق کسی است كه درحسب اوشبهه و مفسده باشد و خودش را به دودمان صحیح الحسب و النسب میچسباند در حالیکه از آنها بیگانه است و معاویه هم كه خود را بدودمان قریش میچسباند طبق نامه حضرت علی امیر المؤمنین علیه السلام از آن تیره نبوده بلكه اجنبی است و درحسب او شبهه و مفسده وجود دارد .

۴ - علامه معتزلی ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه در جلد سیم صفحه ۶۷۴ در شرح همان نامه كه ذكر شد این فقره را خطاب بمعاویه میکند : (وقد حن قذح و لیس منهم) یعنی آواز در آورد تیری كه از جنس همان تیره نیست . این مثل را عرب در موقعی میگوید كه کسی از روی دروغ و با ادعایی نماید كه اصلاً روحش از آن بیگانه و بی اطلاع است . حضرت علی علیه السلام هم معاویه را كه جهت شرافت خانواده اش خود را می ستاید با این تمثیل ادعای اورا مردود می شمارد .

و باز عقبه بن ابی مقیط (بابی معیط) كه از اخلاف امیه است در جنگ بدر مسلمانان اورا اسپر میکنند اسلام می آورد و نه فدیه می دهد كه خلاص شود لایب باید اورا بقتل برسانند در آنوقت میگوید

آیا فرشی را میخواستید بکشید. خلیفه دوم حاضر بود این مثل را بزبان میآورد: (لقد جن قدح و لیس منهم) که شرح آن در بالا نوشته شد با این مثل خلیفه دوم قرشی بودن او را مردود می شمارد.

۵ - در جلد دوم شرح نهج البلاغه صفحه ۶۹۴ علامه مزبور از (الواقدی) روایت میکند که عبدالله بن جعفر (جعفر طیار) در پیش معاویه بود. یزید پسر معاویه شروع کرد بتظاهر و تفاخر کردن. عبدالله برآفت و چنین گفت بکدامیک از آباء خود فخر میکنی آیا بحرب مباحات میکنی که او را اجیر کردیم و با امیه که او را مالک بودیم.

۶ - باز بنا بنوشته آغانی در موقعیکه پیغمبر اکرم در شعب محصور بود با یارانش عبدشمس و نوفل (غیر از عبد شمس ابن عبد منافست) که از اخلاف امیه بودند با آنحضرت تفاخر و خودستایی میکردند حضرت ابوطالب پدر بزرگوار حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام در دم آنان چند بیت سرود که این يك مصرع از جمله آنهاست (قدیماً ابوهم کان عبدالجدنا) عبارتست از امیه که غلام عبدالشمس بن عبد مناف بود.

و برای مزید اطلاع بکتاب کامل بهائی که از کتب معنیه است و همچنین بیچلد ششم رحانته الادب تألیف مرحوم و مغفور آقای مدرس خیابانی اعلی الله مقامه مراجعه شود.

فردی ارادتمند - ابوالقاسم نهرانچی

### جواب از : دکتر مهدوی دامغانی:

تشکیک در صحت نسب «بنی امیه» ظاهر است یعنی بر اساس متین وقول صحیحی نیست چرا که نه تنها در هیچیک از مراجع معتبر ذکری از طعن بر نسب ایشان بمیان نیامده است بلکه بسیاری از کتب انساب و تاریخ و تراجم که هر یک از آنها منفرداً حجتی قوی است صحت نسب بنی امیه و «قرشی» بودن آنان را تأیید کرده اند که از اهم آن مراجع کتب ذیلست:

«نسب قریش» مصعب بن عبدالله زبیری متوفی در ۲۳۶ (ص ۱۹۷ تا ۱۹۷)

«المحبر» محمد بن حبیب متوفی در ۲۴۵ صفحات ۱۳۷ و ۲۹۶ و ۳۰۲

«نسب عدنان و قحطان» ابی العباس مبرد متوفی در ۲۴۷ ص ۲ و ۳

«المعارف» ابن فقیمة متوفی ۲۷۶ ص ۶۲ بیعد.

«انساب الاشراف» بلاذری متوفی ۲۷۹ ص ۶۰ بیعد.

«تاریخ الامم والملوک» ابی جعفر محمد بن جریر طبری متوفی ۳۱۰ ج ۲ ص ۱۸۰ و

ج ۵ ص ۱۴۷

«الاشقاق» ابن درید متوفی ۳۲۱ ص ۷۳ تا ص ۷۲

«جوهرة انساب العرب» ابن حزم متوفی ۴۵۷ ص ۶۷ تا ص ۱۰۶

«نهاية العرب» نویری متوفی ۷۳۳ ج ۲ ص ۲۴۰

و باتوجه به اینکه اولاً بسیاری از این مؤلفین بجهت متفاوت از الداء بنی امیه بوده اند (مانند «زبیری» و «بلاذری») و ثانیاً اکثر این مؤلفان در زمان عزت و شوکت بنی عباس و ذلت و خمول بنی امیه فراهم شده است و اگر چنین چیزی فی الجمله صحت می داشت مجال بود که اگر بتفصیل هم درباره آن سخن برانند بالمره از مختصر اشاره و کنایه هم خودداری کنند دیگرشکی بر صحت انساب این خاندان بقریش باقی نمی ماند و مضاف بر همه اینها تصریحات متعددی است که سایر قرشیان (از جمله بنی هاشم) بر قرابت و رحم خود با بنی امیه کرده اند که از شدت تعدد و اشتهاار مستغنی از بیان و تذکار است.

اما مواردی را که سؤال کننده محترم نقل و بدان استشهاد و استدلال فرموده‌اند عموماً مردود است بدین شرح :

۱ - آنچه را که بنقل از «اغانی» مرقوم داشته‌اند ظاهراً بمندرجات کتاب توجه دقیق مبذول نداشته‌اند زیرا ابی‌الفرج این داستان را درباره «ابی‌عمر و بن‌امیه بن عبد شمس» جد «عقبه ابن‌ابی‌معیط» (ونه معیط بن‌قاف) بنقل از کتاب «المناقب» هینم بن عدی بیان میکند نه در باره خود «امیه»، و همین داستان است که بعدها آنرا ابن‌ابی‌الحدید نیز نقل کرده و بهر حال در صحت این داستان تردید است زیرا که ابی‌الفرج که خود «اموی» است در ابتدای کتاب خود را «قرشی» میخواند کراراً در تضعیف کتاب از امیه بن عبد شمس سخن میان می‌آورد از جمله در مجلد شانزدهم داستان وفود سه نفر از اشراف قریش یعنی «عبدالمطلب» و «امیه بن عبد شمس» و «خویلد بن اسد» را بر «ذی‌یزن» و اشعار امیه را در توصیف این سفر بتفصیل نقل میکند .

۲ - سؤال کننده محترم کلمه «ذحول» (بذل معجمه جمع ذحل) بمعنی خونخواهی و کین تیزی را در بیت :

بنی‌العباس ان لکم دماء اراقتمها «امیه» بالذحول

را مصحفاً (ذحول) خوانده‌اند و از این تصحیف مفسد معنی نیز بصورت ناسوایی استنتاج کرده‌اند و بر فرض محال صحت ذحول باز علاوه بر فساد معنی از نظر تجزیه و ترکیب نیز تعلق «چارو مجرور» (بالذحول) به «امیه» باچنان تفسیر و تأویل عجیب ممکن نیست. (مراد از ذحول خونخواهی کشتگان بنی‌امیه در غزوه بدر و خندق و غیره است .)

۳ - ظاهراً سؤال کننده محترم دنباله عبارت شیخ محمد عبده را که نقل از شرح ابن‌ابی‌الحدید است مطالعه فرموده‌اند که ( . . . . . والصراحة والاتصاق ههنا بالنسبة الى الدين فالصريح فيه من اسلم اعتقاداً و اخلاصاً ولم يبلغه الى ذلك ملجئ من خوف و نحوه واللصيق فيه من اسلم تحت السيف او رغبة في الدنيا . . . . . الخ . . . . . ) بطوریکه ملاحظه مینماید «صريح» و «لصيق» در اینجا مطلقاً ارتباطی بحسب و نژاد ندارد

مضاف بر آنکه پیش از این کلمه حضرت شاه مردان در همان نامه چنین میفرماید :

( . . . . . اما فولك انا بنو عبد مناف فكذلك نحن ولكن ليس امية كهاشم . . . الخ . . . )  
که همان کلمه «فكذلك نحن» بتهنایی جواب مقنع بسؤال کننده محترم میدهد و بطور خلاصه میتوان آنچه را که مولانا (ع) بمعناویه ملعون مرقوم فرموده‌است بضراب المثل فارسی خودمان نظیر کرد که :  
«پنج انگشت برادرند اما برابر نیستند» .

۴ - نیز در ضرب المثل ( لقد حن فذح لیس منها ) بتصریح عامه شرح مقصود از قدح سابقه در اسلام و ایمانست لاغیر واستنباط سؤال کننده محترم بی‌وجه است.

۵ - همچنین ، در داستان مفاخره عبدالله بن جعفر (رض) و یزید بن معاویه علیه‌المنه قطع نظر از آنکه مرویات «واقعی» چندان معنی به نیست ، اساساً سؤال کننده محترم دنباله داستان و شرح و بیانی که ابن‌ابی‌الحدید نسبت به «أبحر بن‌الذی أجرناه أم بامیه الذی ملکناه» ایراد و تفسیر کرده است توجه فرموده‌اند و بسیار مناسب است که بار دیگر آن داستان را بخوانند و تا آخر بخوانند .

۶ - ظاهراً سؤال کننده محترم شرح ابن‌ابی‌الحدید را با اغانی اشتباه فرموده‌اند چرا که داستان و ابیاتی که بدان اشاره کرده‌اند در شرح ابن‌ابی‌الحدید آمده و در اغانی دگر از آن

نیست بهرحال داستان و شش بیته را که ابن ابی الحدید نقل کرده است سورت مخدوش و مصحفی است از قسمتی از ابیات جناب ابیطالب رضی الله عنه و اصل آن که ۱۱ بیت است در کتب معتبر از جمله سیره « ابن هشام » ( ج ۱ ص ۲۶۹-۲۷۰ چاپ سال ۱۹۵۵ ) آمده است علاوه بر آنکه بیته بصورت و مضمون :

قدیما أبوهم کان عبدالجدنا      بنی أمیة شهلاء جاشی بهالبحر  
در آن میان نیست این بیت که صراحت نام بر صحت نسب بنی امیه دارد در آن قطعه آمده است که:  
اری أخوینا من آیینا و أمنا      اذا سئلا قالا الی غیرنا الامر

### مهدوی دامغانی

**مجله یغما :** اینگونه تحقیقات بسیار دقیق است و تصور نمیرود که جز عده‌ای بسیار معدود از خوانندگان مجله بدان توجه فرمایند ، اما اصافاً دکتر مهدوی در تهیه جواب چندین عنایت فرموده که از مراتب سیاست‌گذاری مجله یغما برتر است و دربرخ است همان عده معدود از این منبع قیاس بهره نبرند .

## بیست و چهارمین سال روزنامه پارس

روزنامه نگار در ارائه‌های اجتماعی وظیفه بسیار خطیری را متعهدست. مسئولیت روزنامه نویس هم وزن با مسئولیت يك نفر امام یا پیشواست .

وجدان حکم می کند که اگر روزنامه نویس درمی یابد که بادشوازی‌های مادی و معنوی نمی‌تواند وظایف دقیق خود را انجام دهد پیرامون چنین خدمتی نگردد .

یاسخن شایسته گوی- ای مرد بخورد- یا خموش .

روزنامه پارس- بی شائبه عراق- از روزنامه‌های بسیار معدود خوب کشور است. در شهر شیراز که وسایل اداره کردن روزنامه حتی چنان که در طهران فراهم است آماده نیست، روزنامه‌ای رابه استواری و شیرینی و پرمغزی روزنامه پارس همه روز به معرض مطالعه عموم گذاشتن اگر معجزه نباشد هم پالکی معجزه است .

سزاوارست استاد ارجمند فضل‌الله شرقی به چوتین خدمتی فرهنگی بنازد و اقلیم فارس به وجود شرقی. از خداوند تعالی مسئلت داریم شرقی عزیز و عزیز شرقی و همکاران شرقی و روزنامه شرقی همه مدت‌های دراز بپایند و بمانند ، و این دعائی است به عزا جابت مقرون، زیرا روزنامه پارس خواهد ماند و در یرتوان نام‌صاحب روزنامه و نام همکارانش نیز .